بامداد دیروز در ملأعام و در بولوار نماز انجام شد

اعدام قاتل شهدای بسیجی مشهد

گروه حوادث

گزارش

۲۵روز پس از ارتکاب به جنایت، ۲۳روز پس از دستگیری هنگام فرار و ۱۳روز پس از برگزاری دادگاه، بامداد دیروز حکم اعدام قاتل شهدای بسیجی مشهد در بولوار نماز مشهد، در ملأعام اجرا شد.

به‌گزارش مرکز رسانه قوه‌قضاییه، عصر روز ۲۶آبان بود که «مجیدرضا رهنورد» در خیابان حرعاملی مشهد با سلاح‌سرد به نیروهای حافظ امنیت حمله کرد و «حسین زینال‌زاده» را با چندین ضربه متوالی چاقو به سر، گردن و بدن و همچنین «دانیال رضازاده» را با ضربه چاقو به گردن به شهادت رساند و چهار فرد دیگر را که در مسیرش بودند، نیز مجروح کرد و از محل حادثه گریخت. به‌گفته یکی از شاهدان عینی در دادگاه که صحنه این جنایت را از نزدیک دیده بود، در روز حادثه پس از اینکه متهم، دو نفر از نیروهای حافظ امنیت را به شهادت رساند، درحال فرار هر فرد دیگری را که سر راهش قرار داشت، با چاقو می‌زد و سپس متواری شد.

دستگیری هنگام فرار به ترکیه

۲۸آبان درحالی که متهم از مشهد گریخته بود و قصد فرار از کشور را داشت، در استان سمنان به‌همراه چند متهم دیگر دستگیر شد و بعدا در اظهاراتش در دادگاه، مدعی شد که قصد رفتن به تهران و از آنجا فرار به ترکیه را داشته است. سوم آذر و یک هفته بعد از وقوع این جنایت، درودی، دادستان مرکز استان خراسان‌رضوی، از صدور کیفرخواست برای مجیدرضا رهنورد، متهم پرونده، به‌اتهام محاربه و ارسال پرونده به دادگاه انقلاب مشهد خبر داد.

براساس کیفرخواست، مجیدرضا رهنورد، متهم به محاربه، از طریق کشیدن سلاح سرد از نوع چاقو به‌روی مردم قصد جان آن‌ها را داشت که منجر به شهادت دو نیروی بسیجی و مجروح شدن چهار نفر دیگر شد. همچنین در کیفرخواست صادرشده آمده بود که اقدامات متهم، موجب ناامنی در محیط شده است.

برگزاری جلسه دادگاه

هشتم آذر، جلسه دادگاه رسیدگی به پرونده با حضور شاکیان، شهود، خانواده شهدا، وکلای متهم، نماینده دادستان، قاضی و مستشار وی برگزار شد.

در این جلسه، نماینده دادستان با اشاره به وقایع روز حادثه و همچنین برخی مستندات موجود در پرونده ازجمله اقرارهای متهم، گزارش اداره آگاهی خراسان‌رضوی و گزارش نهادهای امنیتی و همچنین درخواست مکرر کسبه و اهالی محل برای مجازات متهم، و همچنین تماس‌های مکرر شهروندان درباره احساس ناامنی که دلالت بر ایجاد رعب و وحشت عمومی دارد، گفت: متهم به قصد جان مأموران حافظ امنیت، دو نفر را شهید و چهار نفر دیگر را مجروح کرده است.

همچنین به‌گفته نماینده دادستان، متهم برای بررسی وضعیت سلامت روحی به پزشکی‌قانونی، معرفی و سلامت وی هنگام وقوع جرم تأیید شده است.

در جلسه دادگاه، خانواده شهدا نیز در اظهارات خود، خواهان اشد مجازات برای عامل شهادت دو بسیجی شدند.

متهم: برادرکشی کردم

رهنورد در جلسه دادگاه، اتهامات خود را پذیرفت و بیان کرد: راهم را اشتباه رفتم. قبول دارم که اشتباه کردم و حس نفرت عمومی از این کارم را درک می‌کنم. فکرم و باورهایم غلط بود. چاقو را در دست خود پنهان کرده بودم و نفهمیدم چه اتفاقی افتاد و الان منتظرم هرچه زودتر مجازات شوم.

متهم در ادامه گفت: از نظر روحی سالم هستم و الان به این نتیجه رسیده‌ام افرادی که اغتشاش می‌کنند، در اشتباه هستند. آن روز هنگام فرار با چاقو به هرکسی که می‌رسیدم، حمله می‌کردم. من آزادی و جوانی خود را تباه کردم. من خانواده‌های زیادی را داغ‌دار کردم. می‌دانم که برادرکشی کردم.

اعدام در ملأعام

سرانجام پس از طی روال قانونی، دادگاه رأی نهایی خود را براساس اقرار صریح متهم و مستندات متقن موجود در پرونده صادر کرد و متهم به اتهام محاربه، به اعدام در ملأعام محکوم کرد.

حکم صادرشده پس از بررسی مجدد قضات دیوان‌عالی کشور و تأیید آن‌ها و سپری شدن همه تشریفات قانونی و شرعی، صبح امروز با حضور جمعی از مردم مشهد در ملأعام اجرا شد.

اهدای نَفَس در آخرین نَفَس

خبر

سیرجانی| اهدای اعضای بیمار مرگ‌مغزی در دانشگاه علوم‌پزشکی مشهد، موجب نجات و ادامه زندگی شش بیمار نیازمند عضو شد.

مسئول واحد فراهم‌آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم‌پزشکی مشهد در این‌باره گفت: در هزارودویست‌وشصت‌وششمین عمل اهدای عضو که روز گذشته با موفقیت در بیمارستان منتصریه مشهد انجام شد، علی‌اکبر مختارولی‌آباد، بیمار چهل‌وشش‌ساله مرگ‌مغزی ساکن گرگان که از بیمارستان شهیدواسعی سبزوار به واحد فراهم‌آوری اعضای پیوندی در مرکز پیوند اعضای دانشگاه مشهد معرفی شده بود، با رضایت خانواده‌اش، مشمول عمل جراحی اهدای عضو قرار گرفت.

دکتر ابراهیم خالقی بیان کرد: یکی از کلیه‌های زنده‌یاد علی‌اکبر مختارولی‌آباد در بیمارستان منتصریه به مردی چهل‌ویک‌ساله، ساکن درگز و کلیه دیگر وی به مردی سی‌ونه‌ساله، ساکن مشهد، اهدا و پیوند شد.

دکتر خالقی افزود: کبد مرحوم در بیمارستان منتصریه به مردی پنجاه‌وچهارساله، ساکن مشهد که سال‌ها از بیماری کبدی رنج می‌برد، پیوند شد. قرنیه‌های زنده‌یاد نیز برای پیوند به بانک چشم دانشگاه علوم‌پزشکی مشهد انتقال یافت و به دو بیمار نیازمند عضو پیوند زده شد.

مسئول واحد فراهم‌آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم‌پزشکی مشهد ادامه داد: همچنین قسمتی از پوست مرحوم مختارولی‌آباد برای پیوند به بخش سوختگی بیمارستان امام‌رضا(ع) مشهد، فرستاده شد و جان یک بیمار نیازمند عضو را نجات داد.

مرگ خاموش پیرمرد ۶۰ساله به‌دست قاتل نامرئی

خبر

قرآنی| فرمانده انتظامی مشهد از کشف جسد مردی سال‌خورده در یک مجتمع ساختمانی در مشهد خبر داد.

سرهنگ احمد نگهبان در تشریح جزئیات این خبر گفت: به‌دنبال اعلام مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ درباره یک فقره حادثه گازگرفتگی در یکی از مجتمع‌های مسکونی درحال ساخت در منطقه آبادگران مشهد، بلافاصله تیمی از مأموران کلانتری میدان جهاد به‌همراه نیروهای امدادی برای بررسی موضوع به محل اعزام شدند.

مقام ارشد انتظامی مشهد افزود: با حضور مأموران در محل و در بررسی‌های اولیه مشخص شد که فرد حادثه‌دیده، مردی حدودا شصت‌ساله است که به‌عنوان نگهبان در این مجتمع مسکونی درحال ساخت فعالیت می‌کرده است.

سرهنگ نگهبان ادامه داد: جسد مرد سال‌خورده از داخل یک دستگاه خودرو کشف شد که در بررسی‌ها مشخص شد متوفی با استفاده از سطل فلزی حاوی زغال قصد داشته است خود را گرم کند که گازهای سمی ناشی از سوختن ناقص زغال، موجب مسمومیت او شده و جانش را گرفته است.

رئیس پلیس مشهد بیان کرد: جسد متوفی با دستور قضایی به پزشکی‌قانونی منتقل شد و مأموران پلیس آگاهی درحال پیگیری مراتب هستند.

سرهنگ نگهبان گفت: باتوجه‌به سرد شدن هوا و رسیدن فصل سرما و لزوم استفاده از سیستم‌های گرمایشی، از شهروندان درخواست می‌کنیم اصول ایمنی استفاده از این وسایل را رعایت کنند تا هیچ‌گاه شاهد چنین حوادث ناگواری نباشیم.

عکس خبر

آتش، تعویض‌روغن را بلعید

سیرجانی| یک باب مغازه تعویض‌روغن در میدان عسکریه مشهد طعمه حریقی مهیب شد. با اعلام این حادثه به سامانه ۱۲۵، بلافاصله آتش‌نشانان و نجاتگران ایستگاه‌های ۶، ۱۸ و ۴۲ به محل حادثه اعزام شدند. با استقرار مأموران در محل، عملیات اطفایی اجرا شد و آتش‌نشانان از سرایت آتش به بافت تجاری و مسکونی اطراف، جلوگیری کردند. این حادثه خسارت جانی نداشت اما مغازه تعویض‌روغن به‌صورت کامل در آتش سوخت. کارشناسان آتش‌نشانی درحال بررسی علت دقیق این حریق هستند.

جدول ۳۶۴۰

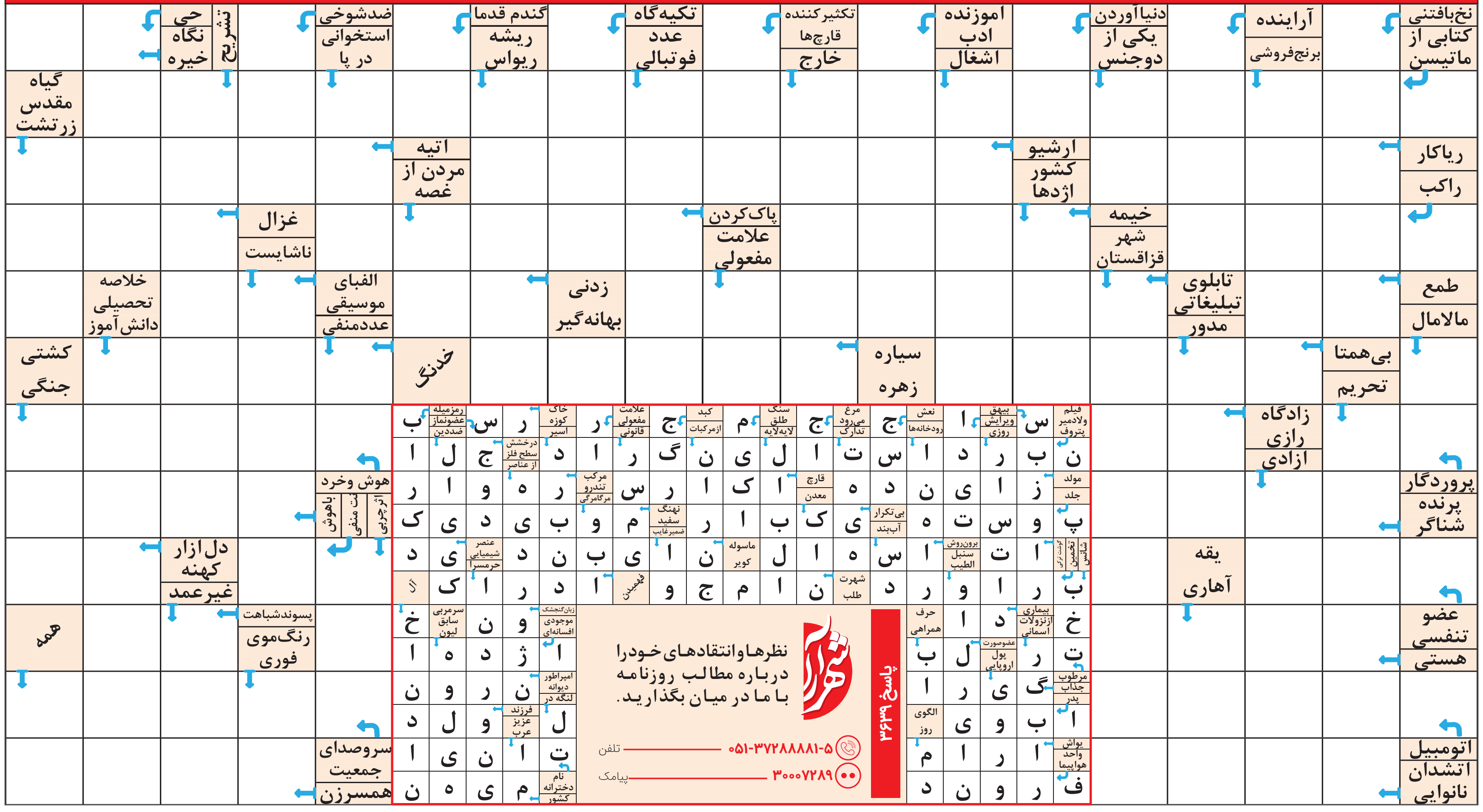

پاسخ ۳۶۳۹

فیلم ولادمیر پتروف	س	بیهق ویرایش روزی	ا	نعش رودخانه‌ها	ج	مرغ می‌رود تدارک	ج	سنگ طلق لایه‌لایه	م	کبد ازمرکبات	ج	علامت مفعولی قانونی	ر	خاک کوزه اسیر	ر	س	رمزمیله عضونماز ضددین	ب
ن	ب	ر	د	ا	س	ت	ا	ل	ی	ن	گ	ر	ا	د	درخشش سطح فلز از عناصر	ج	ل	ا
مولد جلد	ز	ا	ی	ن	د	ه	قارچ معدن	ا	ک	ا	ر	س	مرکب تندرو مرگامرگی	ر	ه	و	ا	ر
پ	و	س	ت	ه	بی‌تکرار آب‌بند	ی	ک	ب	ا	ر	نهنگ سفید ضمیرغایب	م	و	ب	ی	د	ی	ک
گوشت ترکی تخمین شانس	ا	ت	برون‌روش سنبل الطیب	ا	س	ه	ا	ل	ماسوله کویر	ن	ا	ی	ب	ن	د	عنصر شیمیایی حرمسرا	ی	د
ب	ر	ا	و	ر	د	شهرت طلب	ن	ا	م	ج	و	فهمیدن	ا	د	ر	ا	ک	أل
خ	بیماری ازنزولات آسمانی	د	ا	حرف همراهی										زبان‌گنجشک موجودی افسانه‌ای	و	ن	سرمربی سابق لیون	خ
ت	ر	عضوصورت پول اروپایی	ل	ب										ا	ژ	د	ه	ا
مرطوب جذاب پدر	گ	ی	ر	ا										امپراطور دیوانه لنگه در	ن	ر	و	ن
ا	ب	و	ی	الگوی روز										ل	فرزند عزیز عرب	و	ل	د
یواش واحد هواپیما	ا	ر	ا	م										ت	ا	ن	ی	ا
ف	ر	و	ن	د										نام دخترانه کشور	م	ی	ه	ن

نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با ما در میان بگذارید.

تلفن ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

آخرخط

زمزمه‌ای در تاریکی

قسمت اول

ایلیا موسایی| همه‌چیز از این وسواس لعنتی شروع شد که دست از سرم برنمی‌دارد. این قرص‌های گچی هم فقط یک مشت آشغال بی‌مصرف‌اند. نه می‌گذارند شب‌ها بخوابم، نه این سردرد کثیف را تمام می‌کنند. نزدیک ظهر بود و هوا چنان سوزی داشت که دماغم و لاله‌های گوشم به گزگز افتاده بود. حتما رفته بودم چیزی بخرم که دیدمش. توی پیاده‌رو باریک که حاشیه جویده‌ای داشت و موزاییک‌های شکسته آن زیر پا لق می‌زدند، ایستادم و زل زدم به بالا. باریکه سقف‌مانندی که بالای سرم بود، یک لامپ روشن داشت. یک لامپ کوچک سفید که آن موقع روز روشن مانده بود و انگار هیچ‌کس ندیده بودش. شاید عجله داشتم که نادیده گرفتمش. ولی نمی‌دانم چرا توی مخم شروع کرده بود به لولیدن، حتی یادم نیست برای خرید چه چیزی رفته بودم. اما یادم هست که وقتی دست کرده بودم توی جیب و داشتم پول‌های درهم را مرتب می‌کردم تا به فروشنده بدهم، هنوز مغزم مخمخه داشت که کاری کنم لامپ خاموش شود؛ برای همین برگشتم. فروشنده داد زده بود: «آهای! چی شد؟» من جواب نداده بودم و مستقیم داشتم برمی‌گشتم به آن پیاده‌رو برای یک لامپ. هنوز روشن بود. یک در آلومینیومی راه‌راه بالاتر روی دوتا پله سنگی بود. پایم را گذاشتم و حس سرمای عجیبی آمد سراغم. سوز هوا توی یقه‌ام چرخید و گردنم را مورمور کرد. انگار کسی، شاید روح یک مرده، پشت‌سرم نفس کشیده بود و از نفس سردش، مهره‌های گردنم، یخ کرده بود. آمده بودم روی پله سنگی تا ببینم کلید چراغ را می‌توانم دم در پیدا کنم یا نه. چیزی نبود، فقط یک آیفون فرسوده به دیوار پیچ شده بود. از آن مدل‌های خیلی قدیمی که حتی برای آن روزها هم کهنه و دورانداختنی به‌نظر می‌آمد. دکمه زنگ را که زدم، صدای خفه‌ای شبیه صدایی که از دماغ آدم‌های پیر سرماخورده شنیده می‌شود، بلند شد. فقط خش‌خشی شنیدم که قطع شد. دوباره زنگ زدم. این‌بار صدایی پیر و خاک گرفته جوابم را داد. گفت: «اومدی؟... بیا بالا.» گفتم: «خانم! این لامپ دم در روشنه. حیفه، برق اسراف می‌شه.» گفت: «بیا بالا، خودت دکمه‌ش رو بزن.» و تق، در باز شد. کلافه شده بودم. دوباره زنگ زدم. یخ کرده بودم. گفت: «بیا دیگه. من زانوم جون نداره. بیا کار یک دقیقه است.» رفتم تو. در را پشت‌سرم بستم. راه‌پله باریکی بود مفروش به فرش‌های کهنه‌ای که نقشه‌های ساقه و گل‌های درهم‌پیچشان را فقط توی فیلم‌ها دیده بودم. یک بو هم بود، بوی ماندگی و کپکی که آشنا نبود و نمی‌شود توصیفش کرد. پله‌های باریک فرش‌شده همراه ساقه‌های یک گیاه روی زمینه تاریک می‌رسید به دری چوبی که شیشه‌های مشجر داشت. دستگیره مطلا را چرخاندم و در به روی تاریکی سنگینی باز شد. هوای خانه از بیرون، سردتر بود. حس می‌کردم وارد خانه ارواح شده‌ام. چشمم جایی را نمی‌دید، جز نوری که آن انتها از جای نامعلومی می‌تابید و پشتی کنده‌کاری‌شده یک صندلی را روشن می‌کرد. چیزی بی‌صدا از کنار ساق پایم عبور کرد و موهای تنم سیخ شد. ناگهان تلیکی پشت‌سرم آمد؛ شبیه چرخیدن کلید در قفل در. بعد صدایی گفت: «بیا نزدیک‌تر!» خیال کردم صدا از سمت آن لکه روشنایی می‌آید. گفتم: «چراغ روشن مونده بود، فقط اومدم خبر بدم.» با لحنی آرام گفت: «چه کار خوبی کردی اومدی...» لحنش مرا می‌ترساند. بعد گفت: «منتظرت بودم.» همان‌جا بود که دیدم کنده‌کاری‌های صندلی می‌رسد به انحنایی که شبیه شانه آدم است. نزدیک‌تر رفتم. یک گربه سفید با موهای بلند آمد توی روشنایی و میوی بلندی کرد. صدا گفت: «چقدر طولش دادی... من چه همه صبر کردم برات!» گفتم: «کجایید خانم؟ بگید دکمه لامپ کجاست؟ باید زود برم.» گفت: «بری؟ کجا بری؟ تو تازه اومدی!» بعد صدای خشخش کبریتی آمد و صورتش را دیدم. آن چروک‌های عمیق و رنگ‌پریده که داشت شمعی را روشن می‌کرد و در هاله شمع حالا می‌دیدمش که قامت نحیف و لاغرش در صندلی گران‌قیمت فرو رفته است و سایه‌اش، بزرگ و خوفناک روی دیوار همراه شعله می‌لرزد، گفت: «چقدر دیر کردی! باید بنشینی!»

ادامه دارد

جهان حوادث

کشف ۲۷جسد در پایتخت زامبیا

ایسنا| مقامات پلیس لوساکا، پایتخت زامبیا، روز گذشته ۲۷جسد را که افراد ناشناس رها کرده بودند، کشف کردند؛ قربانیانی که اجسادشان کشف شده است، همگی اهل اتیوپی بوده‌اند وروز گذشته درپی تماس مردم محلی با پلیس، شناسایی شدند. این اجساد به‌سردخانه منتقل شده‌اند وتحقیقات برای بررسی جزئیات بیشتر درباره آن‌ها آغاز شده است. اطلاعات بیشتری در این‌باره منتشر نشده است.

دستگیری یک تروریست پس از ۳۴سال

مهرا ابوعقیل محمدمسعود، مردی اهل لیبی که به‌ساخت بمب و کشتن ۲۷۰ سرنشین یک هواپیما در خاک انگلیس متهم شده بود، پس از ۳۴سال بازداشت شد. این فرد متهم است ودر دادگاه منطقه‌ای کلمبیا، محاکمه خواهد شد. این بمب که‌گفته می‌شود مسعود آن را ساخته، به‌کشته شدن ۲۵۹ مسافر و ۱۱ خدمه پرواز ۱۰۳ پان‌آم منجر شد؛ پروازی که درزمان انفجار درحال پرواز بر فراز لاکربی در اسکاتلند بود. گرچه مقامات آمریکایی درباره نحوه دستگیری مسعود جزئیاتی بیان نکرده‌اند، ماه‌گذشته اعلام شدکه مردان مسلح، اورا از اقامتگاهش در طرابلس ربوده‌اند.